

جنبه‌های شریعتی و طریقتی دستورات قرآن^۱

دکتر حاج نورعلی تابنده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ
يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۲.

پیغمبر دو جنبه داشت: یکی جنبه شریعت؛ به اصطلاح ابلاغ احکام که آیات قرآن بر او نازل می‌شد و یکی جنبه طریقت؛ یعنی راه بردن آن کسانی که بعد از انجام دستورات شریعت لیاقت داشتند تا در راه خدا سلوک کنند؛ البته این دو جنبه در پیغمبر جمع بود. اما بعد از پیغمبر، ائمه شارع نبودند یعنی قانون تشریح نمی‌کردند و براساس همان قوانین موجود نظر می‌دادند، مثل اینکه الآن شما سؤال شرعی داشته باشید که مثلاً چگونه نماز بخوانیم؟ اگر شک کردیم چه کار کنیم؟

۱. متن دو گفتار جناب آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب‌علیشاه در تاریخ‌های ۸۰/۱۰/۹ و ۸۰/۱۰/۳۰ در پاسخ به سؤالات مطرح شده در جلسات عمومی فقی.
۲. سوره آل عمران، آیه ۳۱: بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامزد، که آمرزنده و مهربان است.

برای روزه چکار کنیم؟ چه چیزهایی مبطل روزه است؟ و امثال اینها؛ این سؤالات را می‌توانید از یک نفر عالم فقیه، عالم شرعی بپرسید، او پاسخی به شما می‌دهد که ممکن است زیاد خوششان هم نیاید ولی اجرا می‌کنید. مثلاً یک وقت از یک فقیه می‌پرسید که این چهل سکه‌ای که من دارم، چقدر از آن را زکات بدهم؟ یکی را برمی‌دارد و می‌گوید این را برای زکات بده؛ یک وقت می‌روید از یک عارف مثل شبلی می‌پرسید که این چهل سکه را چه کار کنم؟ شبلی همه سکه‌ها را از دست شما می‌گیرد و می‌گوید یک سکه دیگر هم بیاور؛ یک سکه زکات شرعی است و همه چهل سکه مجازات اینکه چرا آن را انفاق نکردی. این فرق بین حکم فقیه و عارف است. حال پیغمبر باید هر دو این چیزها را بگوید و این مشکل‌ترین کار است. آیه قرآن هم می‌فرماید: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ خطاب به پیغمبر می‌گوید: تو منذر هستی، منذر یعنی ترساننده از عذاب، از تخلف و از گناه... یعنی تو احکام را بگو و هر قومی خودش هدایت‌کننده را دارد. البته در آن قوم خود پیغمبر هدایت‌کننده هم بود ولی منظور این است که در اینجا به پیغمبر می‌گوید: فقط احکام را بگو. خودشان هدایت را از درون این احکام بیرون بیاورند و به سمت ایمان راه‌یابی کنند.

در آیه قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ، احکام شریعت و هم احکام طریقت را با هم آورده است. در اول آن می‌گوید: إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ؛ یعنی اگر خدا را دوست دارید. از هر فقیهی بپرسید که خدا را دوست داشتن یعنی چه. می‌گوید: خدا را که نمی‌شود دوست داشت؛ خدا را باید عبادت کرد. عبارت "اگر خدا را دوست دارید" را کسی که اهل طریقت باشد، می‌فهمد. او می‌فهمد که إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ یعنی چه؟ بعد که این فرمایش را کرد، چون این آیات قرآن خطاب به همه جهانیان است و به‌طور کلی

در غیرمسلمانان هم کسانی هستند که خدا را دوست می‌دارند - به‌خصوص در مسیحیت که عیسی (ع) به محبت خیلی توجه داشت و می‌فرمود: دین من دین محبت است - پس برای آنها هم می‌فرماید: اگر خدا را دوست دارید، پیرو من باشید؛ یعنی آنچه که من می‌گویم انجام دهید. اینجا هم شریعت است هم طریقت است. در ادامه آیه می‌فرماید: يُحِبُّكُمْ اللهُ؛ یعنی وقتی مرا پیروی کردید خدا شما را دوست می‌دارد. این درجه بالاتری است، به این معنی که برای یک محبت یا یک عاشق بالاترین پاداش این است که طرفش او را دوست داشته باشد.

پیامبر در احادیث قدسی یا بعضی در فرمایشات شخصی حالات عرفانی را بیان می‌کند. مثلاً در حدیث قدسی آمده است: وقتی خدا بنده‌ای را دوست داشته باشد، می‌فرماید: من گوش او هستم که به وسیله من می‌شنود، من چشم او هستم که به وسیله من می‌بیند، من زبان او هستم که به وسیله من سخن می‌گوید^۱. یعنی، دیگر وجودش صددرصد در اختیار خداوند است. در اول سلوک اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ مصداق دارد یعنی شخص هنوز خودش را مستقل می‌داند، البته مستقل حساب می‌کند نه اینکه هنوز راه نرفته بلکه در مسیر است و به این مرحله رسیده است. مثل داستان موسی و خضر که در مرحله اول که حضرت موسی (ع) سؤال کرد در عالم ظاهر بود و خودش را می‌دید و قوانین معمولی را، که کشتی اگر سوراخ شود غرق می‌شویم، از این رو خضر مطابق حال او گفت: اَرَدْتُ^۲: یعنی، من چنین خواستم. مرحله دوم که خضر او را برد، مرحله‌ای بود که هم خدا را می‌دید و هم خودش را،

۱. لا يزال العبد يتقرب إلى بالتواضع والعبادات حتى أحبه فإذا أحبته كنت سمعه أذی يسمع به و بصره أذی يبصر به و لسانه أذی ينطق به... بنده (من) به تدریج با انجام نوافل و عبادات به من نزدیک می‌شود تا جایی که دوستش بدارم؛ پس اگر دوستش بدارم، گوشش می‌شوم که به آن می‌شنود و چشمش می‌شوم که به آن می‌بیند و زبانش می‌شوم که به آن سخن می‌گوید.... (عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۰۳).

۲. سوره کهف، آیه ۷۹: أَمَا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعْبَثَها؛ اَمَا آن کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند، خواستم معیوبش کنم.

خضر هم بنابر این حال گفت: اَرَدْنَا^۱: یعنی، ما خواستیم. اما در مرحله سوم آن جایی بود که يُخَيِّبُكُمُ اللَّهُ مُصَدِّقٌ دَارِد. در این مرحله هر کار که می شود از جانب خداوند دیده می شود، لذا خضر گفت: اَزَادَ رَبُّكَ^۲: یعنی، پروردگار تو خواست که چنین شود. در اینجا به اصطلاح کارِ محبِّ الهی راحت می شود به این معنی که آرامش پیدا می کند، یعنی هر چه خداوند بخواهد، هر چه محبوب بخواهد، انجام می دهد، نه اینکه می فهمد و انجام می دهد، بلکه هر کاری که می کند همانی است که مقرر شده که بکند: يُخَيِّبُكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

اگر به این مرحله رسیدید که خداوند بخواهد شما را دوست داشته باشد، چون خداوند موجودی را که لکه ای روی آن باشد دوست ندارد، پس چکار می کند؟ لکه ها را پاک می کند. می گویند پیرزنی خدمت پیغمبر عرض کرد که شنیدم شما فرمودید که پیرزن و پیر مرد در بهشت نیستند؟! حضرت فرمودند: بله. پیرزن گریه کرد و گفت: پس در بهشت جایی برای من نیست؛ پیغمبر فرمودند: اگر لیاقت داشته باشی ابتدا جوان می شوی و بعداً در آنجا وارد می شوی. خداوند همه لکه ها را پاک می کند: يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ. غفران؛ یعنی پوشاندن، پوشاندن از روی محبت، برعکس کفران که پوشاندن است ولی پوشاندن از روی عناد. يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. خداوند هم بخشاینده است و هم رحیم. از طرفی به شما رحم می کند برای اینکه به قلمرویی نروی که ببینی هیچ کس هیچ لکه ای ندارد و خودت لکه دار هستی، به تو رحم می کند و با غفرانی که دارد لکه های را

۱. سوره کهف، آیه ۸۱: فَارَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رِئُوسًا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا؛ خواستیم تا در عوض او پروردگارشان چیزی نصیبشان سازد به پاکی بهتر از او و به مهربانی نزدیک تر از او.
 ۲. سوره کهف، آیه ۸۲: فَارَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي؛ پروردگار تو می خواست آن دو به حد رشد رسند و گنج خود را بیرون آرند. و من این کار را به میل خود نکردم، رحمت پروردگارت بود.

می‌پوشاند. همین معنا در آیه دیگری هم هست: وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ؛ یعنی، همه آلودگی‌ها و ناخالصی‌ها را از دلشان بیرون می‌آوریم. مؤمنینی که در حساب و کتاب موفق شده‌اند و قرار است به بهشت بروند پاکشان می‌کنیم. می‌گویند: بهشت چندین در دارد البته این عبارات برای فهم مطلب است و الا بهشت دری مثل در و پیکر این جهان ندارد. درهای بهشت یکی در توبه است، یکی در محبت، یکی در شفقت و دیگری در انفاق و از خودگذشتگی و امثال اینها. اینها درهای بهشت است. به اصطلاح عامیانه دم در بهشت او را می‌شویند، او را پاک می‌کنند. برای آن‌که بهشت جای هیچ‌گونه غلّ و غشی نیست. هرگونه غلّ و غشی که شخص داشته باشد او را می‌شویند، بعد آنجا می‌رود. در آنجا هم برادروار با هم هستند.

حالا خداوند هم، چون رحیم است کسی که این مراحل را طی کرده است او را پاک می‌کند. هرکس هم که این مراحل را طی کرده است حتماً این شخص از دوستان‌ان بوده، چون می‌فرماید: إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ؛ اگر خدا را دوست دارید، فَاتَّبِعُونِي؛ پیروی خدا را بکنید، يُخَيِّبْكُمْ اللَّهُ؛ خدا هم به او این نوید را داده است که اگر از این پیغمبری که من فرستادم پیروی کنی، من ترا دوست دارم. حالا که به این جا رسید، خداوند نمی‌گذارد هیچ لگه‌ای در او باشد، لگه‌های او را از روی رحم و شفقت پاک می‌کند. این خلاصه مراحل سلوک است از اول تا فناء فی الله. حال تا چه اندازه از آن را ما موفق بشویم، هرچه خدا بخواهد، همان است برای اینکه فرموده: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، هرچه بکنیم، چه خوب و چه بد، بنا به حول و قوه الهی است.

۱. سوره اعراف، آیه ۴۳؛ سوره حجر، آیه ۴۷.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیات قرآن از اوّل بعثت، از اوّل انتشار دعوت اسلام، تا زمانی که پیامبر جامعه اسلامی را تشکیل دادند و بعداً تا موقع رحلت ایشان، تدریجاً برحسب موقعیتی نازل شده یعنی به اصطلاح شأن نزول خود را دارد، اخبار و احادیث هم همین طور است، یعنی برحسب اینکه چه شخصی سؤال کرده و به چه کسی جواب می دهند و در چه زمان و در چه مکانی است، پیامبر بیان مطلب فرموده اند، نه اینکه اساساً اخبار و احادیث متفاوت باشند بلکه به اقتضای زمان و مکان و سؤال کننده تفاوت دارند؛ بنابراین برای درک معنای دقیق هر آیه و حدیث و استفاده از دستورالعملی که در آن هست باید این مطالب را در نظر داشت. از این حیث سوره هایی که در مکه قبل از هجرت نازل شده و به نام سوره های مکی است، در دورانی بوده که پیغمبر به تربیت معنوی فرد فرد مسلمین می پرداخته اند. در آن زمان مکه شهر کوچکی بود که شاید ده هزار نفر یا کمتر جمعیت داشت، از این جمعیت عده معدودی مسلمان و ارباب های شهر همه مخالف اسلام بودند. حتی قوم و خویش های خود پیغمبر با ایشان مخالف بودند؛ این است که آیاتی که در مکه آمده است برای مجهّز کردن مسلمین به سلاح معنوی، به سلاح اخلاقی است، برای اینکه از آن طرف شکنجه بود و می بایست قدرت روحی مسلمین بالا

رود. مثلاً زبان بلال را بریدند یا اینکه یاسر و سمیّه، پدر و مادر عمّار، رازیر شکنجه کشتند. از این وقایع زیاد بود ولی بعداً که پیغمبر را به مدینه دعوت نمودند و ایشان به آنجا هجرت کردند، دو قبیله اوس و خزرج که با هم بد بودند پیغمبر را برای ریاست خودشان انتخاب کردند تا بیایند و بر هر دو حکومت کنند، چرا که ایشان مورد توافق هر دو قبیله بودند. بنابراین وقتی پیغمبر به مدینه آمدند، علاوه بر آن وظیفه معنوی که از قبل داشتند وظیفه قانون‌گذاری هم داشتند. قانونی هم که مقرر می‌کردند - یعنی در واقع خداوند مقرر می‌کرد - باید منطبق با اخلاق اسلامی می‌بود. در ضمن پیغمبر سیاست اداره مملکت را بر عهده داشت، سیاستی که با اخلاق توأم بود؛ یعنی پیغمبر معتقد نبود که سیاست جدا از اخلاق است، سیاستی را برای بشر صحیح می‌دانست که توأم با اخلاق دینی باشد. خود حضرت به همین صورت حکومت کرد، علی (ع) هم همین جور معتقد بود، و اگر بعد از پیغمبر بلافاصله علی (ع) به خلافت می‌رسید، یقیناً همان طرز حکومت ادامه پیدا می‌کرد، اما با آمدن خلفای راشدین وضعیت تغییر کرد بدین نحو که در زمان ابوبکر و عمر چون خود آنها علاقه‌ای به اسلام داشتند و دلشان می‌خواست اسلام توسعه پیدا کند و به همه دنیا برسد - شاید هم قدری می‌خواستند قلمرو حکومت خودشان زیادتر بشود، چون به هر جهت بشر یک چنین تمایلی دارد - این است که خیلی جاها را گرفتند. عربستانی که کویر بود و هیچ چیز نداشت به طوری که هسته خرمای را می‌کوبیدند و از آن نان درست می‌کردند، و وضعشان به این صورت بود، شام را که سرزمین وسیع حاصلخیزی بود گرفتند و در آن تمام نعمات الهی وجود داشت؛ یا اینکه ایران را گرفتند که گنجینه‌های فراوانی داشت با تجار خیلی ثروتمند و معتبر. کم‌کم این ثروتها در عربستان جمع شد، به طوری که یکی از صحابه به نام عبدالرحمن بن عوف که

برادرزن یا پدرزن عثمان بود و از همان اعرابی بود که از لحاظ مادی بسیار وضعیّت بدی داشت، وقتی در سال سی بعد از هجرت مرد، می‌گویند که آنقدر شمش طلا داشت که از عدد بیرون بود و با تبر می‌زدند و آنها را می‌شکستند و بین ورثه تقسیم می‌کردند. یا طلحه و زبیر که یکی از آنها چهار صد غلام و کنیز داشت. به هر جهت به اقتضای این ثروتمند شدن بود که یک مقدار از آن مبانی اسلامی را فراموش کردند. این است که علی(ع) نتوانست به راحتی حکومت کند. منظور از نتوانست یعنی اینکه علی(ع) فرمود به من می‌گویند معاویه سیاست است، سیاستمدار است، ولی من از معاویه سیاسترم، منتها معاویه هیچ مانع و رادعی برای خودش قائل نیست، هر کاری بخواهد می‌کند، من می‌خواهم مطابق اسلام حکومت کنم، یعنی همان طریقی که پیغمبر داشت.

این است که در این دوران پیغمبر دو وظیفه برای خودش قائل بود: یک وظیفه تربیت فردی، تربیت مسلمین که این وظیفه منطبق با مسأله ولایت است و ما شیعه به آن ولایت می‌گوییم و بعد هم این وظیفه به علی(ع) محوّل شد. وظیفه دیگر، وظیفه حکومت بر مردم، حکومت بر جامعه و اداره کردن آنها و حفظ جامعه اسلامی بود که این وظیفه را خلفای راشدین باید انجام می‌دادند. در آیاتی که در تمام این مدّت برای این نحوه کار نازل شده بود و مربوط به شأن حکومت بود، یعنی همان آیاتی که مسائل مربوط به حکومت را تذکّر می‌داد مبانی اخلاقی هم در آن کاملاً روشن است.

یکی از چیزهایی که فردی است ولی دستور اجتماع است آیات قصاص است که می‌فرماید: وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا اُولِي الالْبَابِ! ای هوشیاران، اهل خرد، برای شما در قصاص حیات است. این آیه در واقع خطاب به حکومت است و

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۹.

مجموعه مردم و حکومت باید آن را اجرا کنند. این مطلب معلوم و بدیهی است زیرا اگر کسی به اصطلاح هیچ اعتنایی به کارهای دیگران نداشته باشد، دیگران جری می‌شوند؛ ولی در آیه دیگر این شدت را نرم و ملایم کرده و می‌فرماید: *فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ^۱*، اگر برادر تان را عفو کنید خیلی بهتر است و خداوند می‌پذیرد. حالا ممکن است بگویید: این آیه مغایر آن آیه قبلی است. نه، آن آیه برای جامعه، برای همه مردم است. در جامعه هم مسلمان هست و هم غیرمسلمان، هم آدم با ایمان و معتقد و هم آدم بی‌ایمان، همه نوع انسان وجود دارد. اگر جلوی آنها را نگیرند، معلوم نیست چه می‌شود، اگر یک نفر از آنها را کشته باشند ممکن است به جای آن، ده نفر را بکشند یا اگر یک نفر یک سیلی به آنها زده باشد چه بسا با شمشیرگردن آن طرف را بزنند، این آیه جلوی آنها را می‌گیرد. اما آیه‌ای که می‌گوید: اگر عفو کنید، بهتر است، به چه کسی می‌گوید؟ به مؤمنان: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا*. و بعد هم می‌فرماید: *فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ*؛ ای مؤمنین اگر از برادر تان عفو کنید بهتر است. این آیه به چه کسی خطاب می‌کند؟ به کسانی که معتقد هستند، به کسانی که ایمان به پیغمبر دارند و مسلمانان را برادر خودشان می‌دانند. برای این شخص، یعنی مؤمن، اگر عفو کند خطر ندارد، اما برای آن شخص اگر عفو کند خطر دارد، برای اینکه بغض در دل او می‌ماند و بدتر می‌شود.

آیاتی در آخر سوره حجرات آمده است که در آنها دستورالعمل‌های مختلفی داده شده، چه دستورالعمل‌های شخصی، چه دستورالعمل‌های حکومتی. می‌فرماید: *وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَبْغِيَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ*

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۸.

الْمُفْسِدِينَ^۱. می‌گوید: اگر دو طایفه از مؤمنین با هم قتال کردند (از این قسمت آیه معلوم می‌شود که در موقعی است که مؤمنین گروه‌گروه بودند یعنی خطاب به یک نفر نیست، وقتی است که بین دو طایفه از مؤمنین در یک آبادی خصومتی ایجاد شده) شما دقت کنید، ببینید خطا و گناه با کدام است، کدام یک از آنها ظلم می‌کند. این خطاب به فرد نیست، بلکه به مجموعه مردم است: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا؛ اگر با هم قتال کردند، بین آنها صلح دهید و اگر یکی از آنها سرکشی کرد، فقاتلوا؛ شما هم قتال کنید. فاتلوا صیغه امر جمع است. نمی‌گوید: فقاتل. خطاب به فرد نیست، در صورتی که خیلی از آیات خطاب به فرد است. چنان‌که می‌فرماید: فَمَنْ عَهِدَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ. این آیه خطاب به فرد است ولی آنجا خطاب به فرد نیست، خطاب به جمع است. یعنی حکومت شما، دولت شما، جامعه شما نگاه کند ببیند کدام یک به دیگری ظلم می‌کند، کدام یک از آنها تعدی می‌کند و از امر خدا خارج شده است. با آنها قتال کنید، منتها نه به این حد که بخواهید او را از بین ببرید، برای اینکه او هم مؤمن است: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. منتها خطایی کرده و آن این است که از امر خدا دور شده با او جنگ کنید یعنی جلوی او بایستید، تا وقتی که به امر خدا تسلیم بشود، وقتی تسلیم شد، او را رها کنید؛ آن وقت بین اینها را صلح بدهید زیرا هر دو برادر شما هستند. فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ، به عدل صلح بدهید برای اینکه خداوند عادل‌ها، دادگرها، را دوست دارد. دستورالعمل این آیه برای جامعه است، جامعه‌ای که بخواهد طبق مقررات اسلامی باشد.

همین آیات الآن هم زنده است چون هیچ آیه‌ای در قرآن بی‌فایده و غیرقابل استفاده نیست که بگوییم برای ما حالا مصرف ندارد، این آیات الآن برای ما این اثر را دارند که اگر من هیچ نوع اسلحه‌ای در دستم نیست، زوری هم ندارم که

۱. حجرات / ۹.

بجنگم، وقتی دیدم دو نفر با هم دعوا می‌کنند، به هم ستم می‌کنند، البته دو نفر مؤمن نه غیره، نگاه می‌کنم، توجه می‌کنم که کدام طرف درست می‌گوید، بعد جلوی دیگری می‌ایستم، می‌ایستم نه اینکه وارد دعوا می‌شوم - چون در روزنامه‌ها می‌نویسند خیلی از اوقات این کسانی که وارد دعوا می‌شوند، خود اینها از بین می‌روند - جلوی او می‌ایستم یعنی یا با صحبت یا به‌عنوان امر به معروف و نهی از منکر او را نصیحت می‌کنم تا از آن راه برگردد. چون ما با هیچ‌کدام از این دو نفر دشمنی نداریم و حتی هر دو برادر ما هستند، وقتی از آن حرفش، از آن ستمش، از آن راهش برگشت بین آنها را صلح می‌دهیم، یعنی موقعیت را اجرا می‌کنیم، خود ما هم به این طریق می‌توانیم در عالم فردی عمل کنیم، فقط مسأله *فَقَاتِلُوا آلَ بَنِي نَدِيمٍ* است. در آنجا ما حق قتال نداریم.

بنابراین این آیه در اصل برای دستگاه حکومتی صادر شده ولی برای ما هم، هم‌اکنون مصرف دارد. هیچ آیه‌ای بلامصرف نیست و یا به اصطلاح امروزی تاریخ گذشته و منقضی شده نیست، همه آنها به‌جای خود است. از ائمه ما هم رسیده که قرآن همین چیزی است که بین این دو جلد قرار دارد، یعنی از قرآن نه کم شده است و نه اضافه شده است. بهترین دلیل آن هم فرمایش خداوند است: *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَخَافِطُونَ*^۱: ما خودمان این کتاب را فرستادیم و خود ما هم آن را حفظ می‌کنیم. بله قرآنی که علی (ع) درست کرد، می‌گویند ترتیب آیاتش با قرآن فعلی فرق داشت. البته ترتیب آیات در جاهایی مشخص است که به این صورت نبوده مثلاً پس از آیه *يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ كَسْتُكَ كَأَخَدٍ مِنَ النَّسَاءِ*^۲: ای زنان پیغمبر شما مثل همه زنها نیستید، مواظب خودتان باشید، می‌فرماید: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ*

۱. سوره حجر، آیه ۹.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۲.

الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً: خدا می خواهد که از شما اهل بیت ناپاکی را ببرد و شما را پاک گرداند، دنباله آیه باز راجع به زنان پیغمبر است. ما می گوییم این آیه را که اینجا گذاشته اند، جای آن اینجا نیست، برای اینکه خیلی از مسلمین دچار اشتباه شدند و گفتند: در آیه یُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ، منظور از اهل البیت همین زنان پیغمبر هستند. ولی ما می دانیم که زنان پیغمبر به اصطلاح معصوم نبودند و جای این آیه عوض شده است. یا آیه دیگری در سوره مائده هست که می فرماید: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلِيَ لغيرِ اللَّهِ بِهِ... بعد دنباله آن می گوید: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. آیه اول می فرماید: حرام کردیم بر شما گوشت مردار و گوشت خوک و آنچه که نام غیر خدا بر ذبح آن برده شود... دنباله آن می فرماید: امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام کردم و رضایت دادم که اسلام دین شما باشد. این قسمت آیه هم جایش اینجا نیست، برای اینکه چندین بار در آیات قبل فرموده است که چه چیزهایی حلال و چه چیزهایی حرام است. اینجا تقریباً تکراری است، به علاوه این مطلب این قدر مهم نیست که بگوییم دین ناقص بوده است و وقتی این آیه آمد کامل شد، گوشت مردار هم برای کسی که مضطر باشد حلال است. بنابراین جای این آیه اینجا نیست، زیرا این آیه در جایی باید باشد که خداوند به پیغمبر می گوید: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ: ای پیامبر رسالت خود را بگو که اگر نگویی وظیفه خود را رفتار نکرده ای. بعد که پیغمبر علی (ع) را منصوب می کند این آیه نازل می شود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. سوره مائده، آیه ۳.

۳. سوره مائده، آیه ۶۷.

جای بعضی آیات ممکن است پس و پیش شده باشد ولی خود آیات نه کم و نه زیاد شده است. البته قلیلی از مجتهدین هم گفته‌اند که آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ^۱ در دنباله‌اش هست: فی عَلِيٍّ، و یا می‌گویند که یک سوره کامل به نام سوره علی در قرآن بوده و این سوره حذف شده و حال آن‌که ائمه ما همه فرموده‌اند که قرآن همین است که جلوی ما هست. هیچ وقت دیده نشد که حضرت جعفر صادق (ع) یا امامان دیگر بروند در کنج خانه قرآن دیگری بردارند و بخوانند. همین قرآنی را که متداول بود در مسجد می‌خواندند و عمل می‌کردند. این است که با دقت در آیات همین قرآنی که می‌خوانیم، می‌فهمیم که این آیات هم برای جامعه است – البته وقتی که جامعه بخواند منطبق با اسلام باشد – و هم برای تک تک افراد جامعه است وقتی که یک فرد بخواند منطبق با اخلاق اسلامی رفتار کند.

۱. همان.